

و جوابی ندادند تا اینکه عرضید بر من مضمون شده نوشت که پس از چنان مجلس معظم چون مطالب درین کتاب
 نماند و چنان گشت صورت چنین بود که شاه حکم بانجام دادند و بنمبر اندک درم بر آورده در مجلس را گشتند و آن
 امر به عوام نماند و نیز شری از سفارت ملاهای بدو در غصب از ایشان گشت و شاه مختار چاه توان برای
 محتاج و یک سب برای لاری با بخشیده مخلص کرده لبر نمود در خارج که با نیت سکونت نماید و کما خود
 تا حال درین شری که راجع کما در نظر ایشان با علامت شده چنین مسطرت در بعضی که مراد مجمع خود حضور بود
 چون در هر ششم مجلس ایشان نشستم گفتند چه سخنانی در چه آورده داری از نوشته هایید و حضرت سلطان
 فرستای و در آن باره مطالب در نمودی در با عرض کردی چون چنین گفتند در تعالی ایشان سر کلامی
 باستقامت تمام قیام بود و در مورد نوره لغتم و در نوشته است از آنکه خیار و آلاطی و انجیر شریف
 از انظر البیع بن الناس فلیطهر العالم علیه منی چون ظاهر شود در جهاد در میان مردم پس بر ظاهر کند عالم علم
 محمد را چون مشاهده نمودم من در جهاد در میان شما ظاهر گشته در حج و طریق منکلات ساکن میتم آدم تا آنچه
 از جمیع علم در هر دانش خدایه من بستم فرموده اظهار تمام به هر یک از اینها فرقه که اولیا دولت و علم
 است از در خطای خود نگاه شوند و علام تمام شمار را بر آنچه گفتند نوره لید از صد کتاب الهی اما آنچه مستحق است
 بدت این است که سر او در نیت از برای تو که بر طین مگر تصرف در چه و نظیر ظاهر ملک و تعمیر بلاد
 در رفع فساد در حق حال عباد و ایتام در امور که در حجب ایشان جمهور و دانشی نوع شر در جهت گفت

و انیت ایشان است تا آنکه جمیع مردم فعل رحمت لودیبانید و در اول وقت که پادشاه این مسموم
 در ارباب رعایا نوزاد تصرف اردین بر او گردند قریب سی سال است که در آن وقت در ارباب رعایا
 مسموم نوزاد رعایا شده اعلام حضرت مرتفع گشته و غار جنگ بر آن گشته شده قریب یکصد هزار
 نفر از طرفین گشته شده و در بلاد بعدیه و ممالک خارجیه متفرق گشته بسبب تانج و توالد و مثال صد
 از آن اهل مال با نصد هزاره مانع شده بود با مقیدان نفوس ممالک اباد و بعد هزار نفر کشت بر همی و دفع
 بر خطی تیران کرد رحمت بر پنج است سلطان رحمت درخت ای پریشد از پنج تخت رحمت
 نشاید به بیدگشت که بر سلطنت را پانصد رحمت در آن پنج تخت است عیالیت سه جزیرت
 و اول آن این است که هرگاه طاهر نفسی با مجید و در طهارت ناله الهیه میگردد و درین زمانها میفرستد از صف
 دیده با آنکه حق تعالی است و اول است مالک نفس و آفاق ای امکان است صبر کند جسم درند
 که کسی بیایم مدعی ولایت گردد و کذب دعوی ربوبیت کند تا آنکه قلب مزیه با نصد نخبوب باد
 شود که در میاید یکی از افسان گفت کردی خلق محمد رب در شدند و خوشتر را در پندند کنن که در در
 ندیند و اندکی نشنیدند گفتیم سجال الله درین عظمت و بر یاد رحمت و استعلا که باس را نفس ظهور است
 نماید و نفس بر حقیقت خود ولایت فرماید و است مصداق کلمه ما کرم یا من دل علی ذلّه در ذلّه و مرآت بصرون
 که بر نرفید و عالم من مشاهد مطهر بر سانه و صفاته و ولایت تحمل کلمه مزیه من صیغه مطلقه بر آنکه در است

غنی از مکتوبی گفتم عیناً چه میگویند در خصوص کسی که با هر سه دسته ۱۲۹ با مرتجعین و صحبت قوم و مردم را کرده
 ز در احوال دعوت فرمود و شریعت با نیت دعوت نمود و خداوند بچگونه در ابطال لغوی که در هر حال در شر
 رفیق و بیع و انارش ظاهر در انش را با هر فرمود چنانچه ایشان در همه اتفاق بوجود و انارش در اکناف و
 اطراف شهر است جواب گفته که علای اسلام که بنا بر خداوندند در میان نام ندهند عرض نمودند و
 انکار کردند و انارش را قبول نمودند و بنا بر قولش بگفتم ای شما سید بنا بر خداوند کریم و اولیای قوم و
 در این صورت مستقیم و حال که حرف از علم و معرفت است نه نیت و در هر حال و فریب و ای عرفان در این است
 در یک یک از فرجه و مطالب شریعت را اینها نمانند و تخصیص قطعی نمائند و باب علم را مسدود نمایند
 چگونه خدا در مطالب عالی و حید و معرفت ظاهر کرده و مطالع نمائید که در این فیضات الهیه از این
 بریه حاکم دانند و تعریف و تخریب خود را در حق انبیا و رسولین نمائند و کوری پیش پای خود را نه چنانچه
 تیر حق از طهر و در چون کلام بنیام رسیده در حالت سکوت تخریب و بهوت گشت پس گفتم ذین لغو بگویم
 و چنان فرض نایم که در این سلسله حقه جا میشتند و خطا نوده اند در امر خود پس با آنکه معتقد بر آنچه سلفین
 معتقدند در نیت بنا در ولایت اولیا صحبت کتاب الهی و لزوم متابعت او در روزی چو اگاف دانستید
 ایشان را حکم بر قتل و سنگ و آ، آنها خود تا آنکه گشتید بمطالع و حید و انقطاع تخریب و انظیر در کتبی که
 گوش هر که چهار میگویند علم از طاعتی قید نشده و درین راهی میگویند فدی از هیچ کافری نماند و جواب

دادند که این سلسله گویند که از عهد مبارک محمد دین زمان تر که گشته و در متون مخالف حضرت
 و ما که صاحب این عقیده بری هستیم گفتم دلیل در این بود مطلق است ، بلکه بنا بر اصول مقرر شده مذکور
 نما این کفر نیست حریف دادند که زبان ضرورت و بر این است این مطلب است نزد دل این جهانچه
 اگر در علوم الناس و دلیل بر حق پرسند چه گویند که سرودی در این است و منظر بود بنا بر دین از نه سوره
 شود گفتم همان الله تعالی سلیم ازین دلیل ضعیف در این سخیف که گمان ما از ان خنده که در علوم فرعی
 میباشد که شیب از شما شده و عقایدشان که در کارها انداخته اند و اما که شما از اصول ما سیر
 در صدی داشته ایم و این کدام از حبر المنی الهی و مرده الرقاعی را با قطع کرده ایم و در تمام انکار بر آن
 و گفتند ما حکم کفر این سلسله نموده ایم و در حق سبک را ایشان نمودیم تا چگونه می اندازند از همه ام و این
 قدر و ظلم بر ایشان که سلطان دادند که گفتم شما چرا در مورد معروف از نموده و از سرگشتهای نغمه و حال که
 در کتب الهی و در است و اس و اس و الطریق صلاح رسد از بخندید و حدود الهیه و سخن را بنامه را همان نماید
 پس چون محبت مرا از خود تیره و قدم مراد دین را بنمیزانند خائب و خوار و صامت رسا گشتند و این
 چون ایشان رسا گشت و عازم میدان را خالی از ما بودیم بر ظرف قدرت و اطمینان که گفتم
 و در بیان مطالب در تصدیق گفتم که ما مطلب دیگر آنکه منظر امر را با و مطلع جهان امروزه و بیان معرودان
 بر هر یک از اینها گشته و قدرت الهیه از خود تسبیح فرمود در زبان من و سیدان دل در این سنج تقسیم و در

فرمود شما را معجزه کرده گوید ما کان المؤمنون لیفررنا کما فرقتهم فلو لا نفر من کل فرقة فانذرتهم فی الدین و الحسب
 انش تفسیر نموده در مقام تجسس نموده تا از خصیض شک سبوات اعیان و از درکات صیقلی بروج
 طینان رتفع شود معجزه علاج را منع میکند مردم را از شراب عذب الهیه رسد میکنند پس از صراط
 مستقیم رانده حق را بپوشید جواب گفته سجده بر اثبات بطلب نیارود که جمیع خلق از شر آن عجز نمایند
 گفتم من خود نیستم مگر بنده مملوک و من سجده تا ملک الملوک نکن اگر خواهید بپایه از گوشت و برگ سلطان در
 راهی تعلق شود تمام خلق را اخبار دهید و روزی را میاد کنید و من در آن روز که طوفان از نظر راهی تعلق
 کردم آنچه خواهید اظهار فرمایید چون در اثبات بطلب بر استقیم اقیه مضطرب و پیمان شده گفته
 تو تخت ارباب مباد که نشوی ز خود که جانب خود سجده اظهار گفتم تا کسیکه عالم در قبضه قدرت است
 که من خنده افریننده چون حضرت اعلی و اولاد عالم فرمودت مدارم و له خود انصاف دهید که در ام سجده
 در بر زمین است که من بجمال طینان در شمار شما نشسته و تمام قدرت بر دست شما رفته و کرمیت بر ابطال
 عقاید اهل اضلال بسته ام و حال آنکه بر ارباب بصارت و انصاف است که می در شما اگر کمان کشیده می در حرکت
 یایند قدم با پست نسبت شما تمیز گشته چون زبان در پس پرده مخفی و پنهان گوید چنین رشته گفته و شنید
 بر جای رسید از من پراکنده شدند در مقام دیگر جمیع شدند و جمع از میدان خداداد اهرای من گرفتند
 و مجوس داشته بودند جضا کردند و از ایشان سزوات نمودند پس مردان با به محضر خود خواسته چون در صراط

مجلس ایشان شدم دیدم در میان الی در حضرت ایشان نهایت کبر و مذلت نشسته اند لغتم گویند
 ازین بجا کمان چه لیری خایه رای دولت دولت ظاهر شده که جسمی در کاشان بر سعادت ایشان بر جاسته
 دشمنای کفر احانت مظلومان نمایند اینها را روزی که در کاشان بود سخن را از حد
 لب گندنا شده گفت ترا با اینان چه نسبت در اینها با تو چه ربط است که حمایت مینمائی علماء و فضلا که ستم
 اینگونه گشته این ظلم سخنان پس مرا غضب جیت فرود گرفت و بعد از آن نشستم لغتم تو را در پیشگاه تو اید این
 گفتند انشا به خلاف لب بر برگردان خود در حسب نسب کارها چنان است و بدون علم خود در عالم نیست
 شینه صفای است خلاصه در آن مجلس خدای مقصود ایشان شهود گشت رشته بسته ایشان
 قطع گردید ناچار مای افکار گشته گفتند به حق حکم بفرمایید سلسله نموده در غمی گرفتن کشتن ایشان
 بنادم و در غیاب هر که گشتن میروند الی فرموده . و ما در بخش سابقین وقت سال ۱۲۹۱ تقصیر و قصه
 مذکوره ما آوردیم ولی چنانکه در ششم با همه ادوات مذکوره موجب علم و فضل و حسب و نسب خود و ضرر و ملاحظه
 و خدات حلال اینی دره شتون ریاست و جرات رای خویش فراهم ساخته معارف علماء و سلفین ^{تخته}
 و توجیه نمودند و نصیحتها را از مجلس هر که که خطاب بودی در زری میروند انانکا معاندان فرستاد فی السین و کائنات سالیان النفس بعد ما
 ان فیه فی حق النصیحتها ^{بصورتی} رفته حواس جمعی کرد آورده بدیده همه نظم در نظام
 همراه ایشان نماید و هیچ رضی در زمین گشت سلطان ایشاند انجا خبر فرستاد جمالی اینی تصویر فرمودند و لاجرم از
 فرم خود باز گشت و زری در سال ۱۲۹۵ هجری که برای تسبیح در نید و در روز طلوع محمد بن ابراهیم در روز اربعه در صفا

رای بان مقصود در فرمان توقف در ششده امر شرح و مقصود مجاز داشته تدریم بنسب کرده ایشان
 نامی خوانند و نیز در تریاجی طایع بر شمشیر لای در خصوص مقام ایی مبارکه معارضه کرده عرفان در ایمان صافی خفیه
 و در آن شمرود کی در اراج که رای نصیحت و تنبیه وی صادر گردید چنین مطلق است قوله تعالی بجزوی
 که در فم اعلی استبر است بصورت این کلمات ترشح فرمود ای جمال بقدر آمدس و در شدی و
 منظر ابرفا ز کشتی اراج بحر معانہ القیه را چشم ظاهر شده نوری دکلمات تمامت که هر یک محزون
 ناله حکمت بود گوش خود صفا کردی و فیوضات منبسطه رحمانیه در جهت و سعه القیه نسبت لکل بود تقدیر
 عرفان ان ممکن است صی با مبنی لک ادراک نوری ای جمال الیرم با بصیحت و رحمت و خضوع و خشوع و تعبد
 و تنزیه ظاهر شود که اهدی از عباد از اعمال و افعال و خلاق و گفتار شما در شرح اعمال و گفتار امم قبل
 استقام نماید که بجز استماع کلمه کید بکر را سب بعین میزنند انا خلقنا النفوس اطوارا معنی در اعلی مرتب
 عرفان سازند و بعضی دون آن مثلا نفسی غیب منبع لایدرک را در بیکر ظهورش بدو نماید من عرف فصل و کل
 و بعضی بیکر ظهور را ظهور الهی دانسته و در لمر و نوابی او را نفس او در حق میسراند ایند مقام هر دو لری پیش
 مقبول است لیکن اگر همان ایند مقام در میان ایند و تم نزاع و جدال نمایند هر دو مردود بوده و حلال بود
 ال افریایه العلیا و نیز در ضمن لرحی لمر و نوابی خادم خفیه مطلق است یا جمال چه نوری که کن بود کلمه
 رضاد انار بصیحت برود در قول حمت آمدس زسه انشا الله با بینه محبوب عالم و طامان... فرمودند

غنای در باره شما بسیار بود ان حرف قد خایه ربک و کن من اشاکرین اگر جان خود فرود بسیار
 دید بر شمار ارج باشد اینقدر بدان نفسیکه غنایت حق فایز شده ولد ما بسم الله نامیده نفسی نجیب
 یا اسمی فایز نموده بسته ارف سبیر الله و جبالا مراد و احلا و کلمه الله نزد از نه نفسی خاضع و خاشع شود
 ضری با در ارج گردد که سبب عزت و رفعت او گردد که تک بزرگ ربک آنه لهور عزیز بعظیم در فضای
 بسبب رعاد و خورشید و در عصره القطاع تمام گندار آنه لا یضیع اجرک و ما عملت فی سبیله انه قدر فلک
 فضائل من غده و جزو القدر بعظیم حکیم ایضا در ضمن روحی دیگر و قال غر سلطانہ اناری اسمنا الجبال علیہ ہائے
 و غنای و جنتی برتہ علی اعلی العالم ابرود و اخروی متغنی فی بحر الاخران علی احوال انک دخلت علی شاطی
 بحر الحقائق لک ان تعلق لسانی اسلم و الحکمتہ و منقطع عن علی الانفس الی قوله الاعلی طیاره های درین تامل دیگر
 نبوده رسیده مثل معرضین و ظالمین و خوفنا و رضای ایشان مثل غرابی است که بر نفس شجری ساکن شود و بگذرد نماید
 قسم باقیاب بیان که در اقی علم الهی شراق نموده که عمر آن نفوس کمتر از ان مشا به شود دیگر که قابل ذکر و لایق
 بیان است من شرب من البحر اعظم فلسفہ من انظر علیہا . و بهجده احوال چون زن و فرزند و خانه و کار
 در بجهت از کف و دوزخ در طهران غنی نموده خانه مرتب داشته اولاد آورد و برای حکم حکومتی هر گاه
 لطران در دو سکره متحصن میزیست در روز با از هم اطلاع علماء و شهرت نزد مردم از خانه برین میزیست و برای
 علامات با درستان خانه بعضی از مردم من بین کرده در شما بر عادت صیاط یک یک و در دومی میزیست

چنانکه ذوقی آتشدهی حسین فرزند ولایت خیر لعل مرعآت حبیب نامه بنزد پادشاه زشته در لای کینش
 بدعت و در باب خانه که سخن توفی می بود رسیده نامه از یزید بفرستادند و برای حبیب نامه که جابریان
 نغمه در نزد و در شمال با سگی مجید و چنان سخنانی که بدین موطه فرود آمد و کین گرفته نزد جمال
 بودند و خوانده حال بدست و از آنخانه سخنانی دیگر نظر کنان در و بهجه تا جمال پس از چندی مبرم حکم برگزید
 تقریباً شاه در جوابه نظر و عنایت آئی بر سرید انگاه زشته در طهران بنامد و کند عورت و قدرت در دست در ص
 دایت را از در الراج خطاب با ایسی و اسم الله مفر زشته در کل طلاق بخرید مصدق شد و در ایام هم
 سیایکه بسندتک در بختی شریف در بی لذت کثرت صحبت و مرعآت با حضور یافتند و بسیاری
 از خویشی و اولاد امین خلد و ولادت با در زشته در لای طمانت و از یزید حجاب چنانکه رسم طایفه بود در
 معرفت تا چون خردب نفس جمال بی واقع شد و کتاب عهدی و آثار صادره از قلم مرکز میناق طالع گشت و در نزد
 مخالفت خصمان شنید رسید ان را رای حوران انکار و غرض میاید بید رنگ و خود مرانه لکها شتافت و
 حضرت غصن عظیم انکار خویش را که گمانه نصحت حسن سیات در ای می بدست و انمول بسزل بگزاره است
 خوانده خود را عرض کرد و کند پیش انجام نیافت پس با خصمان دشمنی در حوران ثبات و مذاکرات نموده
 بگریه بسندینه موافق شدند و با غم و تصمیه مخالف انمول حضرت غصن عظیم حمودت ایران و طهران کرد و ج
 کفایت آثار و ایات جمال بی نمی گفتند بنوعی بعضی بدست حجاب از توجه نام بجزرت تصرف

خوست در ای کفر حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی و حاجی میرزا محمد تقی ابن ابرو میرزا علی محمد در قاکا که در باری از کجا در باریت
 حضرت فاضل عظیم رحمت کرده در حضرت رحمت یکدیگر شنیدند مجلس سری نمود و سی در فراج ابن ابرو از دران
 در بیت در عدم دود در قاکا بیکدیگر در تفرقه و همگلاشان شفت بود و بهترین دعایش برش حب که در لندش
 حاجی حسین کاشی و خلیفه خود و صدیق تریزی شدند در در قزوین و در زندان نیز در لندتندان بسیار وقت دلی
 در کان حساب و ملا سلفین خندان باری هیچ و مناظره کردند که با باشد در آن استیلا چندی در ثوبت بر
 عهد و شایق محال اینی سخنان خوشی داشته بود در آن مشربخت و لا جرم در کان حساب باری الی صلح و
 مرخصت کردند و حاجی ملا علی اکبر در این مهتدی و حضور ضامن ابرو با در مجلسی نام مجلس اادی بر قرار نموده و برای
 اسکات و اقامت ریاست انجمن را بوی تفویض کردند حتی در ای برایش معرود داشتند و سپردند گوش و باز
 حاجی حسین کاشی حضرت انجمن دادند و قرار دادند که در راهی هر دو همگلاشان کردند و معرود گشت که مانع کثیره از جا چند
 نمود و تجارت مصروف گردد و سلفین از بیج وجه مذکور در اطراف قبیلع بداندند و در بارش شمول بنظم قاری
 سماعت در گرد آوردن مانع مذکور شده و از بیز فرخت و اسکا که مال صبر گردید و طولی کشیدند روزی مجلسی
 کرد و حاجی ملا علی اکبر را حاضر سخت جمعی از لندتندان نیز حضور یافتند و شکایت از ابن ابرو نمودند و بفرمایند چند
 گفتند و عده از مردوزان حاضر شده نمودند و دادند و قاجال در میان مجلس حکم منع از شایسته با ابن ابرو
 داد و خبر بسیج و ما رسیده از حاجی ملا علی اکبر باز پرس نمود حاجی گفت که مرا از لندت و قبه خبر نمود و حضرت

آقا جمال در مجلس مدرسه حاضر شدم و این ابره سجدت را در قیام کردم که آقا جمال بیدار مجلس شد فاجع شود و بابت آن
 ایادی دیگر یعنی حاجی مدرسه و این همدق در این خصوص تذکره شدند و عهد نمودند که با آقا جمال مرادده نمیشوند لاجم
 در سگوب منزهی شد و تقریباً سه ماه بر این منوال گذشت که از کسب ایشان آقا جمال دور و استقبال نداشتند
 و آنتر حجاب حکیم ایادی از دور دست کشیدند و عده از شراف و عظمت با او مرادده نمیدادند تا آنکه در طهران
 تفریش بستن برای اصلاح با نازده در خانه حاجی میرزا محمد قان از آقا جمال و ایادی در وجه حجاب رحمت کرد
 در مصالحه و آشتی بدین شرط برقرار گردید که نه آنچه گذشت غمض عین شود و آقا جمال در روز عید نوزده که سه یوم بدین
 صبه مدرسه بود در خانه آقا میرزا تقی نشست و فوج فوج از حجاب بیدیش رفتند و مع کمرزادک دست نه
 تقاضا مقررند کشید و سبب فوج و ضعف وقت عهد و میثاق را فراموشی حجت و حاجی میرزا احمد را با تابع و
 احوالش ساغر را نمود و در مجلس حکیم نور محمد از آل میرزا حکیم سق علیه خود فرار دادند و در حکم دلد که کتاب عهد
 منصوص حال اینی حضرت غصن اعظم را اطلاع مطلق و مجمع استقر سبب نمود و بجهت چهار سال بعد از غروب شمسی اینی
 به احوال با آقا جمال گذشت و در سال ۱۲۱۳ غرضت معانود و چون در آن ایام چند مخالفت غصن در مشرفین
 ایشان حضرت غصن اعظم شریع یافت بین اولا ب چنین کیفیت کن میدم تا صلح ذات این نام و همیکه
 بفرین رسید لومی در حضرت عبد اللهها بیدار و در اسنخ از سفر در امر با قاست طران فرمودند و ناچار عودت کرد
 و له انداخته غمناقتش و خجسته و در آنکه خطا حسب ابره منوان اعظم حجاب در بلاد پراکنده ویدی فعال روی

نقض عهد ریش گشت که عده از حجاب را ترزول نمود و نسبت بر زمین گذاشتند و مشورت شد در پیش
 حجاب خود را با برزاع صفر خان صدر عظیم ارتقا داده ضدیت جنس عظیم نمود و از فایده این در آن خط
 لدان آنچه در قدرت داشت بجا آورد و آشوب گردانید که در گوش اعدای این امر رسیده از حجاب
 رجال و جهال احوال سردرشان گشتند حضرت عظیم را ای سکنین ضلال و قتل احقران طفت
 و خصمانت و دانا میفرموده آشوبی نپذیرفت در سال ۱۳۱۵ سنه آن حمال فندی را از حجاب دور
 ایان کرد تا حجاب از او برداشته بماند که کس کسوت درویشی قای سفید طولی در بر و تاج
 بر سر صیقل با او نظر اطراف و اندیشه دریا چنانکه داشت با حجاب رسته و وضوح در حجاب کرده و بر او
 مع صفر خان صدر عظیم را که منسوب درگاه نظر ایشان می شده معکف مقبره قم بود مرقوم و بیام حضرت عظیم
 ایصال و ابلاغ داشته عودت بجا کرد و اما حمال در آمدات و اعمال مخالفه اش شدید تر شد لذا
 طرد او مخصوص و صریح گشت و عقب پر کفزار نزد اینجانبه نمود و معروف گردید با نهایت لطف و در آن بود
 نسبت حضرت عظیم شریف است در ای شرفه خود سفر تقربین و ما از نذران و آرزو بکمال و غیره خود و
 ایادی در خصوص حاجت طالع کبر در تماشای توبت اینها ایستاد که کند و حجاب جدا از سرور الهی شرف محفوظ
 نمودند و سفری بجا کرده با خصمان و برادرانشان قرار داد و تحریک عهد ریش گشتند و در آن سال میل فرساده
 تا رسیدن او اهل هندی ندیم سلطان عبدالحمید درین سلطان را آشوب رخسار خسته لودا لودا حضرت عظیم و اولاد

(۱) در حجاب و نظر ریش گشت
 و عودت در مقبره عظیم

و له نام سبی وی در جم غایب شایق چو رفت ز عهد نهم بر این افتاد و افزایند در گشته خرم و داندند
 طران لغت خودی ز بسیت و جمعی از حجاب فریم با بد مراد کرده تا در سال ۱۳۲۵ در گذشت و عاقله اش
 در روز اولی که بر عید بود چنانکه گفتیم در سمانه گم شده و در زنی در پیش که طران بود در دهان تیره فتنه
 پنهان گشت و فقط از زنده تر زنده میبری آورد و مرزا الطیف را به دست که حضرت فاضل عظیم الراجح غایت در حشر
 صادر فرود بسته نشین را معترض کرده و در لیر خود خلاصه و در اینجا به ثبت کی از اراجح صادره که قدم حضرت عبد البها
 که خطاب کسی از حجاب جمال در این سینی کرده اند و مظهر در نزد محض نمند انفا فیما تمیم و هر چه از :
 هو الله ای طبیب جوانی در عرض حسبان بر چندت بدست و له صورت در کتابت ارضی در این
 روزانه است که لیدر در مان و علاج ندارد چنانکه که علت نرسن جسم را علاجی است لا والله جمیع طبای آفاق جمیع نمانند
 در مان نمانند و چاره کند قسم بسم عظیم مدعی لانه العدا که صد هزار اسم عظیم برین حجر عظیم انشاء لیدر
 تاثیر نمود حالت چون سیمال در آرک فرود و انضای حرکت ابی شتافتم قدم هم فی خوضهم بلعبون خوردیم حال آن
 تشنه خون عیدها تحریک مرکز فرود در طران در سفارت کبری سر آمد رسید نسبت این عید نقران سر زده که وصف
 نترانم و در زبان جاری گردد و در قدم تحریر نماید همان در لیرش در مرکز نقض و حوشن که عیدها را چون مظلوم طف
 در اشته با گرفتار نمایند و از برای خود سید این رسمی میمانند جهات جهات حال در اینجا در آنجا شب
 در روز که اناناً مظهرند که گفته این با بر عیدها و در گردد و انغید را نهایت لمان این است در توفی عبدک

علی القشور من کاس الشهادة الكبرى فی سبیل احبائک و ذین گذشته اظهار کرامت نیز نمید که مشرب
 خفین چنان خلد شد مثل این است که کسی زیر خانه را با دست گزید و بگوید چنان باشد که مشرب این خان
 بر باد خواهد رفت و من خیر غیب بدیم و توش بدیم ع ع

بسطام

دیگر از بلاد عراق در این لبطام که شهری قدیم بود و شاهرو در قزوین تا به قزوین قنبر زدن میور شد در ک
 اندک بر کزیت یافت بسیاری زندگانی لبطام و صدش بدانجا رفتند و خاب لاطی لبطامی ثانی
 من آن را که شرح او پیش در کتب کوم آوردم گویند که در این قریه نصر آباد واقع است فشت از سنگ در قرب آن
 طبع بود و ما که پیش در کوم شمره از زمین در شهیدان و بقعه اسف سیاهی تا به ش هر دو تن مدینه لدی که ششم
 و بعد کسی در کجا شهرت یافت سال ۱۳۰۰ میرزا بابا ابن میرزا صفی مستوفی لبطامی که فشتی ش هزاره
 جهانمیرزا حکمران بود با کوشش طران رفت بحمسرها و شهادت زمین که در کتب سابق شرح در کوم به کتب لردان بود
 بر کده غاز با کمان گشت پس از مدتی قریب دو سال عدوت کردند و صدوی از خوشین و در میان خود تسبیح
 نمود و در کتب کشیده که لاطان حکمران تبعید در آنجا بودند و با چار شده و در کتب کتبت صد سین رشت و لود کتا
 نیز بر چنانا در است کرد و لاطانای قری تحرک اخوندی به تبعید در آنجا نیز خوان گشتند و لاجرم ش هزاره در
 حکمران سیاهی منصرف نمود و از آنجا عادت داشت بر آنجا خواسته شهید رفت و در کجا با فرسال ۱۳۰۸ در گذشت

و پسرش عباس لسانی بد اخلف پدشت دیگر نه بنیان بساط میزرا ابوالقاسم رولد میزرایابی که
 که به خط او ایمان یافت نیز غشی جانور میزرا بد و بعد در دانه پست داخل شده با غم پشیمان شاد گردید
 و مورد قرض امان گشت و زوی زن سرزده اش کتاب این و مقاله سیح از مسند قی بوده از شیخ شریف
 سرف شریف السلام بوده نکات رعایت کرد و آخذ در اطب سیده با خربت نمود و با تندی که کتب
 از آن بردارستور است دست کشیدند تا که بسید کاسی سکن شاد هر دو قبولی کردی مدس تقیم هر ابراهیم
 نائب شاد شد و بدین وقت شرا رحمت برین پدخت سال ۱۳۲۰ در شاد بود و گذشت
 دیگر رولد کترشان میرزا حبیب الله امان میگردد و عاقبت خوف در هر پس از اهدا و در ابراهیم صفت
 و خطراب سخت سال ۱۳۱۲ به سال در شاد بود و گذشت دیگر اقا سید رضا روزه خوان که نیز
 در خط میزرا با ایمان آورد و تقریباً سال ۱۳۱۱ در شاد بود و گذشت دیگر اقا علی کبر ستم حکومتی که با جهه
 از مکران سوزان زیارت بقع مکر که عراق عرب با یکس دروشی با رضی حکما زده شرف حضور یافت پس از رحمت
 مورد قرض امان حتی خویش نش گشت و عاقبت قطع عهده از مردم کرد تا سال ۱۳۱۹ در گذشت دیگر علامتین طب
 در سالی سکن شهر بساط نیز در خط میزرا با ایمان گشت سال مذکور رحمت یافت دیگر می بی زهرانت
 ملا رضا لمر قریه جاپلاق تا به بساط مهابد قریه نصر آباد مکر مصلی جانب نامن امن در آغاز جوانی از پدرش که در
 دعوت حضرت باب اعظم مرتفع شد و ملاحظ پذیرفت و بصحبت تهید آخوند با غیریم از هیچ خلایق بودا کرد با پسران

مرحمت میرزا بابا از طهران چون از نذبه اش که خواهر نذبه دی بد تیر اعمال را طوطی ششینه شهبان دلد
 جویا شده انگلی نه لبر بدیع حاضرند. فایت اشغال و استبداد برافروخت و در سال ۱۳۲۱ سن بیست و ششگی
 در گذشت دیگر طاغتا مرصا برآه معروف شهیدی ساکن شهر بود که نذبه اش دختر حاج میرزا محمد علی شرف
 شهیدی از سلسله سادات رضوی دلد صاحب فرسایان و شهید دلقه با نذران بود و در ده دیگه در قه انفرادی مطبخ
 دامن شد و بزج دیگه نذبه و خواهر نذبه خود میرزا علی محمد بن مهسقا ایمان کند و با زوجه و دختران و پسرش میرزا مهدی
 در ری اسبج خانواده فایت ائین و خانه همی برای پیرانه دلد درین از زمینین و بسین در بلده مذکور نیس که دیگر ملا صاحب
 دلد در قریه طرزه دهنان و ملا حسین عالم میر ملاک صاحب صنعت کابل ۱۳۲۶ در گذشت و نذبه زمینین ملا دلد در قریه
 صبی در شهر دقتیم شده جهای تشکیلات از آنجده حاجی محمد باقر برجدی در دلد که اکثرش حاجی محمد رضا است
 فرجات داشته و هر دو در دلد ترانی کابل ۱۳۲۷ در گذشتند و پسران حاجی محمد باقر آقا محمد جعفر و آقا علی محمد در قندهار است
 شرطیت که در بخش لاهی میقام سرد قرض الی شده و هر دو در قندهار خاندان مدد فرست پدر دانات فیتند
 و نذبه دلدان مذکور دلد لادشان خلفه درین امر بر جاست دیگر آقا محف برجدی، پسرش آقا محمد حسین و با حیدر
 و با عده ساکن شهر شده از سجا معتبر شده و در سال ۱۳۲۲ در گذشت دیگر ملا محف برجدی با
 پسرش آقا محمد و آقا رضا در قریه دوزج تا بعدش هر دو دلداری دلدو اگری گرفتند و پدر پسر پسر بعدا در سجا دلدو
 دلدو میرزا احمد و میرزا عبداله (شهید) و میرزا محمد و میرزا علی کبر میوزی که شرح احوالشان را ضمن وضع برید بارم در

ش برود تقیم کنند .

زرنجان

دیگر در بلاد عراق ایران زرنجان که شرح در ارتفاع شعده عشق ایمن میج در آنجا در ایطه محبت زرنجان دریم محمود که
 در روز محو شدیده شهریه از جهت خوف و تقیه بقیه ایان رخ داده بخش سوم گذشت پس از سطح از راه
 این از افاق سده از مصلحت شهریانند غیر زرنجی و غیره نه آنجا که شسته جسمی از آنرا از سبیل گرفته و سطله
 ایان بر افروخت فتنه زجات و شهادت آن خطیر واقع شده که تحت شهادت میرزا محمد علی طیب ابن حاجی
 میرزا مصوم طیب از اجداد سادات دکر و کریم و ادوات و چنگل ایان زرنجان که در ایام حیاتش مردم بلده و طرف
 برایش تبرک شفا میبخشند پس از دعایش که در لاله نیر فخر ظهور شده بعد مرگ او که خلف مرگش بنا کرد زرنجان
 داده و ایطه استجابات و حرکت دانسته و میرزا محمد علی بجای پدر استقر و صاحب جاه و منزلت عزت و مقام طیبی
 جدید القدر و محبوب و تحول و کریم و مجاب . امام شده و چون عیبه در بخش قدم آوردیم چون حضرت اعلی و زرنجان در
 کار و نبرای ارثه پدری وی نذل و آفات دادند تشریف زبانت و ایان یافته حضرت و عدله شهادت
 بخش فرمودند پس از شهادت کبری چندی در همان دگر داشت معیم و با کاب و زرنجین خصوصاً ملا عبدالکریم قرنی
 شناخت و ظرف حضور در محضر این بزرگوار و زرنجین و نخبه بن حال پس از ارتفاع مسجود کبری بفرموده عطی شده
 در عیبه برین آفات است رحمت از همانین این این خصوصاً میرزا ابوالقاسم مجتهد بیسته در کین در تصد

موافق رای لذت دشمنانش گردیدند ولی نسبت شدت جنون و توبه عموم دست نیافتند و بنگار کینه علی محمد
 نزدی خبیر اعظم نه لکنه بایران ولده شد و صریح دعوت الهی و مخالفت بر مطرودیت نیز یکی دهم الراج التیبه
 نشود و با اتفاق آن محمد بر ایام مسکن بر خان زلفه در خانه طبیب سکونت نموده بعدا کاتلا با بر این دهری کرد و اواله
 بلاقات خبیر به درله رسیدند و نیزه الراج اعظم مجتهد نیز طاهات و مذاکرات نموده چنین پنداشت که تعلیمات
 الهی و دارای عمر کبیر است و لکنه مطالبه کرد و در حجابی ثبت و مرضی ولده تا هنگام فرج زلفه قصیده سرود که
 مطلقش این است چه امیده عنان کشیده به طره ولا که جمال دبر با عیان شده فاش رخا هر دو طلا و بجای نسخه کبیر
 نسخه قصیده مذکوره را در پیش فرستاد و ولده نیزه رسید مجتهد با صلوات این امر طبیب خبیر فرزند گنبد و قیامت
 به قتل طبیب استین الماز و نو خدیجه در بخش ساقی تعدیم میرزا زکینخان حاکم زنجان حساب از امر الهی در سال ۱۲۵۳
 انسیه حلیه الصدا شهادت رساند و جسدش را در گنبد کبیر برای تقیه والد ماجد سخت زلفه و اواله برآید
 زلفه آمد خاک را با شفا بدهد چندانکه اطراف قبر کنگه خالی شد و صورت زلفه از میان آبرس ابی در بخش صوره
 یافت . دیگرند شهادت حلیه زکینخان شهادت آقا سید شرف و ابابصیر بود که نیز در بخش ساقی گنبد ششم
 و دوازدهم سید شرف آقا میر حلیه جوهر فرزندش از در میان رسد ایف حساب حساب صحبت گشت و در آغاز شریع
 و عهد شمیره تریج خدیجه کرد و در بخش (ام شرف) وقت ایامیه داشت رسید شرف در قلمه بمقام شوب نیزان بر
 تولد یافت و در زلفه ختم تمام مذکور که آقا سید حلیه در سگی نشد و در راه جبر استن در مطلقا مکتولا نظران برده

نیز به چ کر به منزل سخته دور از قبه از غیرت وی که از شرف چهار تکلیف بود نیز یافت نگرشند
 گشته که در آنچه در دوران حرم مذکوره پیش بود و نام شرف ستمیده با کورکان صغیرش سید شرف و ولید رسید نام
 بر جانند که انار با شامی در نظیر بدت و آغوش گرفته ازین لقمه دشمنان برین آورده در حاج بد باغ عین
 سگر ازید و بقدر مصارف بر درایت حتی لباس و عید آفرید اما بر صاحب از فروش انوار چندی سرزدند دست
 خوش ازندان شقت کرده هم ساندین سرخس را از خود دور نموده است از شهر داده ساخته پذیرفتند و لاسیما عوی
 صفار از احوال واقوشان که پرسته نام پدیده از مادر بچو استند تا از شده رحمت و کفایت کرد تا تمام شد
 رسیدند به بنیت که در همه جا حرکت مخصوص در بخان برای پایه نهایت هم دستگی بود از شدت اضیاط غالب
 عقیدت خود را انکار میکنند از عقیدت ایمانیه پدر و احوال و خوشین شهید خود و از حقایق واقعات خبر مانده و
 صفار و کبار اهل انار نام باید کرده تعرض و ازاد هم فرزند و نیز آقا ناد علی را که در طفولیت دیدگان مرض زده
 نایب گشت پدر هم از مصاب صحت بود در وقت گشته شدند نام والدش حاجی محمد حسین را در بخش ساقی من بیان
 نیز به چ شدن اصحاب آوردیم و ناد علی بعد از حسن نام مذکوره خود را از خطر دستگیری اعدا و شهرار شاست واره
 فرزندی و تنواری گشت زبان نزد رتب رضا قلیخان رفته بادی انیس و الیف گردید و گفای که از جمال لوس این
 ماش در بلا گردید فائز با این عظیم و استوار ب و استمال شدید شده وطن عمدت کرد و خانه آقا سید شرف
 سکنت گزید و بهدایت بان پرخت نخت آقا سید شرف و مادر فتمسین این را که خلاف شهید است

اینا لیس

جناب محبت بودند تا ز برهان من نظیره اند نمود سیه شرف که حوازه صبیح در محبت کنت عزت بود است
 و صحت اندک بر ستاری رخصت افکار علی بیت کما شند تا بسولات و محفوظات و فصاحت بیان و
 قوت خان فیض انعام در زید و با بیان در محبت کثیره منظره و محبت که در آنان خصم منارندش شخصیت بر جانشند
 و در برخی از محبت شمشیر بر پیش کشیدند و سلمان با عرض و عرض قیام کردند تا که در محبت خطاب سنان ابصر
 در چنین مابری خشنه ان اطلاع من اقی البیت ما طفا بکربک نیز تم ذکر هم با الفی الراج فی صدک و لا تخف من احد
 فوکل علی الله و لا تکن خلف صحاب الصحت مستورا نیز فانفق نغفک در مدح و جدک تم ذکر آنس فی کل احوال با کلمه
 و البیان و لا تکن نغفک و نه انچه کلمه عن کل ما یکون علی الارض موجودا لا حرم علیه من الله و لا حرم علیه من الله
 بدیه تمارت بیکر تا سید شرف تبرک ترجه خود محس عدالت کلمه در قلب طابا سید در شد و نیز ابو القاسم رسید
 معتمد را ایام جناب محبت بجای گذشت و هم در هر کس برای جان مال خود افتادند و ان سید شرف دو بار بفرمود شرف
 محضر ابی شافعه در دوزخ شرف گشت با اول در سن بیت و در سگی در تنها بود و چون مرجهت نمودن بسایش
 ابی گشوده با بلاغ در شرف محبت مابکه بود اخت و جمال ابی را شمس سما بصیقت و سخی را لکه از در سیاه تعبیر کرد و گشود
 از با بیان تعرض و سخن از که نمودند و با در دم با خول بر دو کوشش حاجی این رفت و بیکه عودت نمود حسب الامر خول بر ابر در اوج

جناب تا سید شرف بر تو افوی غم شرف باحت از کس جایا همیشه مکره خود را ضایع همراه مبرد و جناب حاجی ایاز زود رای من
 با خود چیزی و شرف که تا ز بیکر زده و بر از انصاء است و مال جناب تا سید شرف نیز بنید اوست از فراق که کفایت است در بطنه
 به بدر و در اول سخن تا در ضایع که بعد تا سید شد ما در کشیدیم ایان تا در بی سینه لبان در می خواندند و در آن روز از ان در می